

راهبران غذا !

9 بهمن 1402

۴ باران نبود. سیلاب بود که از سقف آسمان بر کف خیابان می ریخت. با این همه زندگی را تعطیل نکرد که بر شتاب آن افزود. در میانه ی آمد و شد مردم و ازدحام خودروهای عبوری ؛ آن چه از چشمها دور می شد و در حافظه ها نمی ماند ، همین راهبران مظلوم غذا بودند که زیر باران می رفتند و زیر باران باز می گشتند. همان پیک های موتوری. صندوقی کوچک بر پشت با موتورهای فرسوده و لباسهایی کهنه اما ضخیم که زیر تندی باران نان به خانه های مردم می برند. اما گاهی خود نانی برای خوردن ندارند. پیک هایی که روانه ی نشانه های معلوم اند ؛ اما خود هیچ نشانی ندارند.

۴ در این روزگار چه بسیارند آنها که نان به خانه مردم می برند و خود اما گرسنه به خانه بر می گردند. پیک غذا هستند و پریشان بقاء. حامل نان دیگری و حامل رنج خویش. غذا را به هر مصیبتی که هست در سرما و گرما تحویل می دهند و به جای آن حسرت تحویل می گیرند. آن را تلنبار می کنند در سینه ی سوخته و در درونشان می گریند از نداشتن ها و نتوانستن ها. تراکنش موفق دیگران اما تراکم معوق آرزوهای بر باد رفته ی آنهاست که هیچ زمانی وصول نشده است. در آرزوی سفره ای دل به خیابان های شلوغ می دهند که می دانند هر چه کنند ؛ نان زیادی به سفره نمی آید. زیستنی که حمل نان دیگران را نه با میل که با جبر زمانه به خانه ها می برند. و خود از غم بی نانی هلاک می شوند.

۴ با همه ی این رنج بزرگ اما ؛ پیک موتوری ها در زمانه ی بی معرفتی آدمها پیک شریف شادی اند که نان به سفره مردم می برند. با احتیاط هم می برند. بی منت هم می برند. و صد البته شرف دارند به شیادانی که نان از سفره ی مردم می برند. راهبر غذا بودن که حتما از راهزن غذا بودن بهتر است. آنها می دانند که این نان گرچه کم اما برکت هر ذره اش جانی را سیر می کند. در زمانه ای که نان ها را می برند تا جانها را از زندگی سیر کنند پیک موتوری ها نان به خانه ها می برند تا گرسنگی ها را سیر کنند. و این دو چه بسیار با هم متفاوت است.

****جعفر بخشی بی نیاز**